

فصلنامه بهار ادب

سال اول - شماره دوم - زمستان ۸۷

مراتب هستی در گلشن راز شبستری

دکتر محمود فضیلت^۱

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش

۸۷/۱۲/۷:

چکیده

نظریه وحدت وجود در ادب عرفانی ایران و شعر فارسی بازتابنده مفاهیم و مضامین عمیق و تصویرهای بدیع و بلاغی را بوجود آورده است .

جهان شناسی وحدت وجودی ، اگرچه به عنوان دیدگاهی معرفتی به شمار رفته است ؛ اما هزاران هزار نهال زیبایی بنیاد را به صورتی رازآمیز شکوفا و بارور کرده و از این روی از سامانه ای جهان شناسانه به نظامی زیبایی شناختی و هنری گراییده و افسونگر و دلربا شده است .

مراتب هستی در نظریه وحدت وجودی نیز زمینه های گسترده و ناپیدا کرانه ای را برای پیوند اغراض معرفتی و زیبایی شناختی پدید آورده است .

در این مقاله ، مراتب هستی از دیدگاه محمود شبستری در کتاب تعلیمی گلشن راز و کارکردهای بلاغی آن در ادب فارسی مورد بررسی قرار گرفته و به ویژگیهای نادر گلشن راز در مقایسه با منظومه ها و سروده های عرفانی دیگر اشاره شده است.

کلمات کلیدی :

وجود ، وحدت ، مراتب هستی ، شبستری و گلشن راز .

مقدمه

بنیان علم توحید و معرفت عرفانی، پرسشی است که عرفان پژوهان در پاسخ به آن به حقیقت وجود و وحدت آن میرسند. وحدتی که مبتنی بر توحید وجودی و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و در نهایت در حق و بقای در حضرت باقی است. در نتیجه از دیدگاه منابع ادبی «وحدت وجود» بخصوص گلشن راز محمود شبستری، عارف واصل و سالک عاشق، چون به شناخت این مقام واصل شوند، در می یابند آنچه «هست واقعی» است وجود واحد حق تعالی است که در آینه های مظاهر وجودی تجلی یافته اند، بنابراین موحد واقعی کسی است که جامع میان کثرات وحدت شود و با محو اغیار، هیچ گونه تعینی در روح او باقی نماند و به مقام انالْحَقّی رسد. وحدت از نظر معنا و مفهوم یا ذاتی است و یا عرضی. وحدت ذاتی یا وحدت حقیقی وحدتی است که مفهوم آن از هیچ امری که موهوم کثرت باشد، اخذ نشده است؛ از ویژگیهای این نوع وحدت بساطت و بداهت است.

وحدت عرضی، وحدتی است که عارض بر شیء شده بگونه ای که به واسطه آن قسمت پذیر نباشد. وحدت مساوی و همتراز با وجود است و صادق بر جمیع اشیاء بلکه «در حقیقت، وحدت عین وجود است و لذا در قوت و ضعف همانند اوست»^۱.

وحدت یعنی؛ یکتایی و یکی بودن و «مراد از وحدت حقیقی وجود اشیا، عبارتست از تجلّی حق بصورت اشیاء و کثرات، مراتب اعتباریند و از غایت تجدد فیض رحمانی تعینات اکوانی نمودی دارند.» و بتعبیر حافظ، فروغی از رخ ساقی در آئینه جام هستند^۲.

۱- ترجمه و تفسیر شواهدالرّبوییه، ص ۱۰۳

۲- گلشن راز، ص ۴۳.

وحدت وجود

وجود در لغت بمعنای «هستی» و در اصطلاح صوفیه «وجد بدون استشعار بوجد میباشد»^۱. از آنجاییکه، توحید بمعنی اعتقاد به یگانگی حق تعالی است و همانطور که خداوند در قرآن مجید میفرماید: «وَالْهُكْمُ لِلَّهِ وَاحِدٌ» در اینجا نفی تقسیم و تشبیه و توصیف ذات حق و اعتقاد به یگانه بودن حق در افعال اوست. بنابراین وحدت وجود ریشه در توحید دارد و عرفا عقیده دارند که صرف حقیقت، همه چیز، و همه چیز صرف حقیقت است که این امر مستلزم وحدت در کثرت و کثرت در وحدت خواهد بود. به عقیده عرفا و صوفیه حقیقت وجود، اصل است و منشأ جمعی آثار. چنانکه «ابن عربی در فصوص الحکم، فصّ یعقوبی گوید: «وَأَيُّسُ وَجُودٌ إِلَّا وَجُودُ الْحَقِّ»^۲. بدین ترتیب حضرت حق، وجود مطلق است از حیث شمول و بدون اعتبار تعین و تقییدی.

عطار نیز گفته است:

چون نگه کردند آن سیمرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
خویش را دیدند سی مرغ تمام بود خود سی مرغ سیمرغ مدام
(منطق الطیر، ۲۲۵)

در نظر مولانا نیز عالم وحدت، عالم تعین و کثرت نیست و اگر از عالم کثرت، نظر برداریم، تنها یک حقیقت بر جای خواهد ماند. روح آدمی ذاتاً، از عالم کثرت میراست و اگر این اختلافات و اضافات ساقط شوند و آدمی در وجود واحد جانان، استغراق یابد، همه چیز یکی میشود. او میگوید اگر تعینات مرد و زن، محو گردد و در مرتبه وحدت، یکی شوند و مقام وحدت مطلق را پیدا کنند، آن وحدت نامتعین تویی، زیرا وقتی که تعینات و کثرتها ساقط شود تنها تویی که وجود خواهی داشت^۳.

۱- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۷۸۱.

۲- شرح جامع مثنوی معنوی، ص ۲۲۳.

۳- نک: دفتر اول مثنوی، بیتهای ۱۷۸۸-۱۷۸۴.

شبستری توحید را از دیدگاه اهل خرابات ، چنین توصیف میکند :
 نشانی داده اند اهل خرابات که : التَّوْحِيدُ اسْقَاطُ الاَضَافَاتِ
 (گلشن راز ، ۲۰۰)

بنابراین، توحید ، همانا حکم کردن به یگانگی حق تعالیست ، پروردگار عالم در قرآن کریم میفرماید : « وَ اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ ». یعنی نفی هرگونه تقسیم و تشبیه و توصیف ذات حق و اعتقاد به یگانه بودن حق . مولوی چنین عارضه ای را احوالی مینامد :
 آنکه دوگفت و سه گفت و بیش از این متفق باشند در واحد یقین
 احوالی چون دفع شد ، یکسان شوند دو سه گویان هم ، یکی گویان شوند
 (دفتر دوم ۳۱۲ - ۳۱۱)

در منظومه قریب به هزار بیتی گلشن راز شیخ محمود شبستری - که در قرن هفتم سروده شده است و بسیاری از ادب دوستان و حکما و عرفا بویژه در عصر صفوی شروعی بر آن نوشته اند - به موضوع وحدت وجود توجه خاصی شده است .

امیر حسینی هروی یکی از عرفای قرن هفتم ، از هرات ، نامه ای که متضمن پرسشهایی بوده ، به شیخ شبستر مینویسد ، و در آن سؤالی را میپرسد . پاسخهایی که شیخ به این سؤالات داده ، منظومه عرفانی گلشن راز را تشکیل میدهد . شیخ به دقایق حکمت عرفانی گلشن راز را تشکیل میدهد . شیخ به دقایق حکمت عرفان نظری واقف بوده و به فتوحیات مکیه و فصوص الحکم محیی الدین عربی احاطه داشته است . اما اشراق و عرفان نظری آتش درون و شور و التهاب شیخ را تسکین بخشیده و در صدد برآمده تا دست ارادت به دامن مرشدی راهدان زند . محمد لاهیجی ، شارح گلشن راز ، پیر و مرشد شیخ محمود را در عرفان عملی ، امین الدین میداند . رضا قلی خان هدایت شیخ او را بهاء الدین یعقوب تبریزی ، یعنی همان که در جوار مقبره شبستری به خاک سپرده شده است ، میشناسد .

صاحب گلشن راز نیز در اشعارش مرشد خود را به صراحت امین الدین معرفی میکند و بنظر می آید که محمود شبستری پس از وفات استادش امین الدین، به خدمت مولانا بهاءالدین یعقوب رسیده باشد.

مثنوی گلشن راز با حجم کم و فشردگی معنی و مفهوم که از ویژگیهای نادر این منظومه بشمار میرود؛ یکی از آثار با ارزش و مشهور عرفانی است که در آن مطالب صوفیانه با شور و ذوق خاصی شرح گردیده است. در این کتاب، شاعر اغلب تحت تأثیر حکمت «ابن عربی» و شیوة شعر «عطار» و «مولانا» است و مسائل عرفانی و فلسفی را توأم با تمثیلات و حکایات مناسب اما با بیانی منحصر بفرد بیان کرده است.

اما گویی چون شبستری در سخن ابن عربی نوعی تشبث و آشوب میدیده است، سرانجام دست بدامن شیخ محبوبش امین الدین زده و جوابهای پیرش وی را آرام ساخته است. منظومة گلشن راز در دنبال تسمیه و تحمیدی که صبغة وحدت وجودی دارد، آغاز میشود و از همان شروع کلام اشارت به مفهوم فیض و فضل و خلق و امر و فحوای ثبوت و ظهور در عیان عالم بشیوه ای که براعت استهال نام دارد، چیزی از محتوای اثر را به نحوی هوشمندانه در سرآغاز کتاب مطرح میکند و همین اشارات مجمل طرز تلقی شیخ را از مسایل عرفانی به آموزه های ابن عربی، نزدیک میکند و همین نکته فقدان نفوذ بلا واسطه مثنوی مولانا را در آن تا حدی قابل ادراک میسازد و تفاوت طرز دید طریقه مولانا و تعلیم اصحاب ابن عربی را سبب عمده آن نشان میدهد^۱. محمود شبستری درباره علل نظم گلشن راز میگوید: که آن را در پاسخ به پرسش های امیر حسینی هروی که از جانب اهل خراسان نزد یاران وی رسیده است فی المجلس جواب داده است. و دیگر بار به اشارت یکی از یاران بتفضیل آن جوابها میپردازد و این مجموعه پرسشها و پاسخها

بسبب لطایف و رموز عرفانی گلشن راز نام میگیرد و در نهایت طی مناجات و دعایی کوتاه و عارفانه کتاب را خاتمه میدهد .

با اینکه گلشن راز متضمن معانی عرفانی و تصوف بوده ؛ خواه ناخواه پیچیده و مشکل و درخور تعمق و تفکر است . با اینهمه شیخ با مهارت و استادی آنرا ساده و جذاب توضیح داده است شیخ خود گوید در دم جواب یک یک پرسش ها را بنظم درآورده و بفرستاده تسلیم کرده است :

علی الجملة جواب جمله در دم نوشتم یک یک نه بیش نه کم
(گلشن راز ، ۲۵)

شبستری در جای جای گلشن راز به وحدت وجود اشاره کرده است و قول شیخ افاده اصالت وجود میکند . چنانکه او تعینها را اموری اعتباری میخواند . پس واضح است که از ماهیت ، نفی اصالت میکند و به این ترتیب اصالت وجود را لازم میدانند و وقتی میگوید قدیم و محدث از هم جدا نیستند به صراحت وحدت را بیان میکند. شبستری توانسته با تمثیلی زیبا موضوع وحدت وجود را به تصویر بکشد :

بگو سیمرغ و کوه قاف چه بود بهشت و دوزخ و اعراف چه بود
(گلشن راز ، ۱۲۲)

درویشان هر کس از روی اشارت به مشرب خود در سیمرغ و کوه قاف سخنی گویند : سیمرغ وجودی است شامل همه وجودها و برتر از همه تعینات و یا سیمرغ روح است و کوه قاف بدن ، سیمرغ عشق و کوه قاف دل ، سیمرغ جامعیت انسان است و کوه قاف منشأ او ، سیمرغ انسان کامل است و کوه قاف مرتبه تمکین او و بهشت سرا و بستان و دوزخ آتش سوزان و اعراف سوزی در میان چنان که در قرآن مذکور است عارفان گویند بهشت نفس وجود است و دوزخ مرتبه امکان و اعراف نفوس آدمیان . همانطور گویند

بهشت وصال است و دوزخ هجران و اعراف محب^۱. صاحب گلشن راز و نیز اکثر محققان «عارف» را کسی میدانند که بشناسد و بداند که فقط حق تعالی موجود حقیقی است و وجودات مخصومه همه نمایش و عکس اویند که از مزایای تعینات نمود شده اند و پیوسته وجود مطلق مشهود او باشد و یک لحظه از شهود او غافل نشود و الا هنوز مشرک باشد^۲.

دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او را در شهودست
(گلشن راز، ۴۲)

آنچه از گلشن راز و در شرح لاهیجی بدست می آید، معنای شهود همانا شهود رؤیت حق است به حق. یعنی در این مشهد سالک واصل، بساط هستی مجازی را که وجود کثرات و تعینات است، طی کرده و به این نتیجه رسیده که هرچه هست اوست و به جز آن حقیقت، موجود دیگری نیست، بنابراین کثرات و تعینات اعتبارات هستی مطلق اند که عارض آن حقیقت شده اند.

چه شک داری درین کاین چون خیال است که با وحدت دویی عین محال است
(گلشن راز، ۶۲)

«یعنی در این که وجود کثرات و ممکنات و محدثات، خیال و نمود بی بود است، چه شک و شبها تواند بود که با وحدت وجود مطلق که عبارت از قدیم واجب است، دویی عین محال و محض ضلال است؛ چه غیر از وجود، عدم و لاشی و محض است؛ پس هر آینه غیر از واجب الوجود هیچ موجودی نباشد و وجود کثرات نمود بی بود و وهم و خیال بود^۳».

عدم مانند هستی بود یکتا همه کثرت ز نسبت گشت پیدا

۱- شرح گلشن راز، ص ۴۱

۲- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۲۸۹.

۳- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۴۶۰.

ظهور اختلاف و کثرت شان شده پیدا ز بوقلمون امکان

(گلشن راز ، ۶۲)

صاحب گلشن راز در ابیات فوق میگوید اگر وجود دارای معنی واحدی است ، عدم نیز مفهومی واحد است و تمایز و تعددی در عدم نمیباشد و در وجود و عدم تصور کثرت نمیتوان کرد .

از لحاظ مصداق وحدت حقیقی همان تجلی و ظهور هویت مطلقه ذات بر ذات است که از آن به حق یاد میکنند ، زیرا در این تعین که اولین تعین است ، هیچ امری که موجب کثرت یا موهوم کثرت باشد ، اخذ نمیشود بلکه در ذات خویش ، دارای تمام حقایق بوده و در مقام تنزلات ، فیض همراه آنهاست .

آنچه را که شبستری از آن به «بوقلمون امکان» تعبیر میکند ، مولوی آنرا «عالم حس» میدانند و در مقابل «عالم توحید» قرار میدهد :

زان سوی حس عالم توحید دان گر یکی خواهی ، بدان جانب بران
امر «کن» یک فعل بود و نون و کاف در سخن افتاد و معنی بود صاف

(دفتر اول ۳۱۰۰ - ۳۰۹۹)

او نیز مانند شبستری میگوید : که ورای عالم حس و صورت ، عالم وحدت قرار دارد و اگر آدمی در پی وحدت و یکتایی حضرت حق است بایستی با پر و بال عشق به آن سو پرواز کند . اگرچه حروف تشکیل دهنده فعل «کن» از جنبه صورت و ظاهر کلام ، مختلف بنظر میرسند . اما در معنا ، عاری از کثرت و تضاد بوده و پاک و صاف و بدون آلایشنند ، زیرا ذات حق ، یکی است و این از جنبه ظهوری است که تعدد و تکثر پذیرفته است .

از دیدگاه اکهارت نیز «در ورای خلق، خود خدا با فعلیت و حیاتش قرار دارد. نفس آدمی که نقطه اوج خلقت است میتواند در پس این خلق با آن روح مطلق مرتبط شود»^۱. مولانا در حکایتی از دفتر اول سعی میکند با بهره گیری از انواع تمثیلات و اشارات مطلب را بیشتر توضیح داده و به یک نتیجه گیری کلی برسد و توحید را با الفاظی مناسب و معقول نماید:

گفت یارش کاندرا ای جمله من	نی مخالف چون گل و خار چمن
رشته یکتا شد، غلط کم شو کنون	گر دو تا بینی حروف کاف و نون
کاف و نون همچون کمند آمد جدوب	تا کشاند مر عدم را در خطوب
پس دو تا باید کمند اندر صور	گرچه یکتا باشد آن دو در اثر
گر دو پا گر چارپا، یک را بُرد	همچو مقراض دو تا، یکتا بُرد
آن دو انبازان گازر را بیین	هست در ظاهر، خلافی ز آن و این
آن یکی کرباس را در آب زند	و آن دگر همباز، خشکش میکنند
باز او آن خشک را تر میکنند	همچو ز استیزه به ضد بر میتند
لیک این دو ضد استیزه نما	یکدل و یک کار باشد در رضا

(دفتر اول ۳۰۸۵ - ۳۰۷۷)

آن دوست فرمود: ای آنکه خود را در وجود من فانی و مستهلک نموده ای، حالا دیگر جواز ورود به سرای مرا کسب کرده ای و از ضدیتها (خار و گل) خارج شده و عین گل پاک و بی آرایش گشته ای و وجود متعدد و متکثر تو به وحدت گراییده است:

تفرقه برخیزد و شرک و دوی	وحدت است اندر وجود معنوی
چون شناسد جان من جان تو را	یاد آرند اتحاد ماجری
موسی و هارون شوند اندر زمین	مختلط خوش، همچو شیر و انگبین

۱- وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت، ص ۳۹۱.

(دفتر چهارم ، ۳۸۳۱-۳۸۲۹)

مظاهر گوناگون نموده‌های گوناگون آن واحد حقیقی هستند که از آن به خلق یا ماسوی الله یاد میکنند و چون اشیاء به عنوان اسماء و احوال حق و در ارتباط با آن وحدت مورد توجه قرار میگیرند آنها را وحدت نسبی یا اعتباری میگویند در این حالت کثرت بازگشت به وحدت و وحدت نیز ساری در کثرت است . بنابراین نوری که با سریان خود ، وحدت بخش همه کثرتهاست ، همان وجه الله است «اینما توّلوا فثمّ وجهُ الله» . بدین ترتیب وحدت اعتباری با ویژگی امکان ، از وحدت حقیقی که واجب و بی نیاز است ، ممتاز میگردد .

شبستری اختلاف و کثرات شئون ذاتیه را تعینات امکانیه میداند و اختلافات اسماء و صفات از بوقلمون امکان که اعیان ثابتة ممکناتند ، پیدا و ظاهر شده است و مظهر اختلافات و کثرات اسمایی و صفاتی ، اعیان ممکنه اند که صور علمیه حقدند که شواهد اسماء الهیه اند . شأن ، امر و حال را میگویند که « کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ » و شئون ذاتیه ، اعتبار نقوش اعیان و حقایق است در ذات احدیت ؛ مانند اعتبار درخت خرما و شاخه ها و برگها و شکوفه ها و میوه های وی در استخوان خرما^۱ .

وجود هر یکی چون بود واحد به وحدانیت حق گشت شاهد
(گلشن راز ، ۶۲)

در گلشن راز پرسشی از شیخ در مورد راز انالحق منصور حلاج میشود که این سخن اعم از اینکه روا بوده یا ناروا و یا سخنی گزاف و یا حقیقتی شگرف ، به هر حال شبستری میگوید ، همه ذرات عالم ، مست حقد و در حالت مستی دعوی انالحق سر میدهند اما راز این انالحق مستی آفرین و بی نیاز از تعریف بگونه ای است که هر زمان که بخواهد آن را

۱- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز ، ص ۴۶۱ - ۴۶۰ .

با چیزی تعریف کنند، مواجه با دور میشوند. همانطور که تعریف وجود به هر چیزی مواجه به دور میگردد»^۱.

از کسانی که به وحدت وجود نظر خاص داشته عطار نیشابوری است. او در کتاب «تذکره الاولیاء» هرچند به توصیف احوال اولیاء اهتمام میورزد، به طرفداری از وحدت وجود میپردازد و رضایت و تسلیم خود را به این امر نشان میدهد. عطار رمز این وحدت و یگانگی و در عین غیرت و دوگانگی را به نیکوترین وجه بیان میکند: بدین معنی که در مقامات الطیور، سی مرغ، همان سیمرغند^۲.

چون سوی سیمرغ کردند نگاه
بود این سیمرغ این کین جایگاه
ور به سوی خویش کردند نظر
بود این سیمرغ ایشان آن دگر
ور نظر در هر دو کردند به هم
هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم
(منطق الطیر، ۲۳۵)

در گلشن راز در پاسخ به این پرسش که چه کس از راز وحدت آگاهی می یابد؟ آمده است:

کسی بر سر وحدت گشت واقف
که او واقف نشد اندر مواقف
(گلشن راز، ۴۲)

کسی که میخواهد به آن آستان مطلق حضرت حق راه یابد، نباید در هیچ منزلی مرتبه خاصی توقّف کند. زیرا، توقّف در مقامات معلوم، در شأن موجودات دیگر مثل فرشته است و انسان که میل به سوی وحدت دارد، باید در این عروج از سایر خلائق از قبیل نبات و حیوان و جماد و دیو و شیطان و فرشتگان بگذرد.

۱- ترجمه و تفسیر الشواهد الربوبیه، ص ۱۰۳.

۲- مدخلی بر رمز شناسی عرفانی، ص ۱۳۵-۱۳۴.

مولانا نیز عالم ماورای حس را گاهی هست نما میداند ، کسانی که در قید و بند حس گرفتارند وجود آنرا در نمی یابند . او میگوید دریا در زیر کف و یا باد در زیر غبار نامریی بنظر میرسد ، و این در حالیست که هر دوی اینها در معنی ظاهر «هست» واقعی میباشند ولی «نیست» بنظر میرسند ، و با ذکر این تمثیل ، نشان میدهد این «نیست» ظاهری «هست» بودن امری را که واقعیت دارد اما مرئی و محسوس نیست ؛ نفی نمیکند . از دیدگاه مولانا «مبدع عالم چون در ابداع خویش نیست را هستی میبخشد ، دنیای نیست را کارگاه صنع خویش میسازد و هرچه هست از آن خزانه ناپیدای خویش که عدم نیز خوانده میشود بیرون می آورد»^۱.

بحر وُجدان است، جُفت و زوج نیست	گوهر و ماهیش غیر موج نیست
ای مُحال و ای محال اشراک او	دور از آن دریا و موج پاک او
نیست اندر بحر ، شرک و پیچ پیچ	لیک با احوال چه گویم ؟ هیچ هیچ
چونکه جفت احوالیم ای دشمن!	لازم آید مـشرکانه دم زدن
آن یکی زآن سوی و صفست و حال	جز دویی ناید به میدان مقال
یا چو احوال ، این دویی را نوش کن	یا دهان بردوز و خوش خاموش کن

(دفتر ششم ۲۰۳۵ - ۲۳۰)

شیخ شبستری ممکن را گردی میداند افشاندنی :

چو ممکن گرد امکان برفشانند	بجز واجب دگر چیزی نماند
من و ما و تو خود هستند یک چیز	که در وحدت نباشد هیچ تمیز

(گلشن راز ، ۴۷)

حکمای اشراق بر این عقیده اند که : هست مطلق ذات حق است و ما سوی الله هستی از او یافته اند ، که عقیده به وحدت وجود و کثرت موجود است^۲ .

۱- بحر در کوزه ، ۱۳۷۲ ، ص ۲۷۵ .

۲- مبانی عرفان و تصوف ، ص ۶۵ .

یکی از پرسش‌هایی که در ظاهر شگفت‌آور بنظر می‌رسد و تا حدودی پرسش معماگونه می‌باشد، این است که از شیخ پرسیده می‌شود:

چه جزوست آنکه او از کل فزون است طریق رفتن آن جزو چون است
(گلشن راز، ۵۷)

شیخ در جواب می‌فرماید:

وجود آن جزو دان کز کل فزون است که موجودات کل و این باژگون است
(همان)

در پاسخ نخستین سؤال در ماهیت تفکر، شیخ گفت که تفکر حرکت از جزو به کل است و در آنجا مقصود از موجودات مقید و محدود و مراد از کل وجود مطلق بود که سالک باید با نگاه وحدت بین در وجه مشترک موجودات، یعنی جزوها بنگرد و با محو کردن حدود و تعینات هر موجود به شهود کل که هستی مطلق است، نایل شود.

مولوی، معتقدست، عالم وحدت، عالم تعین و کثرت نیست و اگر از عالم کثرات مبراست، و اگر این اختلافات و اضافات ساقط شوند و آدمی در وجود واحد جانان، استقرار یابد همه چیز یکی می‌شود:

آستان و صدر، در معنی کجاست؟ ما و من کو آن طرف کآن یار ماست
ای رهیده جان تو از ما و من! از لطیفه روح اندر مرد و زن!
مرد و زن چون یک شود، آن یک تویی چون که یکها محو شد، آنک تویی
تا من و توها همه یک جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند
(دفتر اول ۱۷۸۸ - ۱۷۸۴)

شبستری نیز می‌گوید: اگر این اختلافات و اضافات ساقط شوند، آدمی به وحدت می‌رسد.

نشانی داده اند اهل خرابات که: التوحیدُ اسقاطُ الاضافات
چو ممکن گرد امکان بر فشانند بجز واجب دگر چیزی نماند
من و ما و تو و او هست یک چیز که در وحدت نباشد هیچ تمییز

(گلشن راز ، ۶۹)

پس آنچه از محتوای اشعار مولانا و شبستری در مبحث وجود برمی آید این است ، که وحدت وجود بایستی به جمع ضدین انجامد .

آنکه دوگفت و سه گفت و بیش ازاین
متفق باشند در واحد یقین
احولی چون دفع شد ، یکسان شوند
دو سه گویان هم ، یکی گویان شود
(دفتر دوم مثنوی ۳۱۲-۳۱۱)

به تعبیر عطار :

گر بسی بینی عدد ، گر اندکی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام
آن یکی باشد در این ره در یکی
آن یک اندر یک ، یکی باشد تمام
(منطق الطیر ، ص ۲۰۶)

شبستری میگوید :

چه شک داری درین کاین چون خیالست
که با وحدت دویی عین محال است
(گلشن راز ، ۶۲)

در ابیات فوق هر دو شاعر معتقدند که با وحدت وجود مطلق که عبارت از قدیم واجب است : دویی عین محال و محض ضلال است و غیر از واجب الوجود هیچ موجودی نباشد و وجود کثرات بی بود و وهم و خیال هستند .

از مباحث عرفانی که رنگ وحدت وجودی دارد ، ندای انالحق حسین بن منصور حلاج است . شیخ محمود شبستری و مولوی از کسانی هستند که بیشتر به این امر توجه کرده اند ، خصوصاً «گلشن راز تفسیری کاملاً» وحدت وجودی از آن بدست میدهد :

انالحق کاشف الاسرار مطلق
همه ذرات عالم همچو منصور
بجز حق کیست تا گوید انالحق
تو خواهی مست گیر و خواه مخمور
در این تسبیح و تهلیلند دایم
بدین معنی همی باشند قایم

روا باشد انالالحق از درختی
هر آنکس را که اندر دل شکی نیست
جناب حضرت حق را دویی نیست
من و ما و تو و او هست یک چیز
شود با وجه باقی غیر هالک
حلول و اتحاد از غیر خیزد
حلول و اتحاد آنجا محالست
وجود خلق و کثرت در نمودست
چرا نبود روا از نیکبختی؟
یقین داند که هستی جز یکی نیست
در آن حضرت من و ما و تویی نیست
که در وحدت نباشد هیچ تمییز
یکی گردد سلوک و سیر و سالک
ولی وحدت همه از سیر خیزد
که در وحدت دویی عین ضالاست
نه هرچ آن مینماید عین بودست
(گلشن راز شبستری ، ۴۵)

نکته ای که شبستری گفته ، هرچند در نظر اول قدری عجیب مینماید ولی باز این نکته هم مطلب تازه ای نیست و پیش از او مولانا جلال الدین در یکی از غزلهای شورانگیز خود از شطح حلاج به عنوان تسبیح ذرات یاد کرده است :

هر ذره خورشیدست گویای انالالحق
این طرفه که از یک خم هریک ز میی مستند
هر شاخ همی گوید: من مست شدم، دستی
هر گوشه چو منصوری آویخته برداری
این طرفه که از یک گل در هر قدمی خاری
هر عقل همی گوید: من خیره شدم، باری
(کلیات شمس ، غزل ۲۵۹۹)

مولانا در این ابیات صحنه ای را ترسیم کرده است ، صحنه ای از مجلس سماعی که در سراسر عالم برپاست و ذرات عالم همه مست می عشقند . گل گریبان چاک میزند و عقل دستار از سر خویش برمیگیرد ، و هر ذره حلاج وار انالالحق سر میدهد.

شبستری میگوید : اگر ما فکر میکنیم که غیر از خداوند کسی یا چیزی وجود دارد ، در توهم هستیم . تصوّر اینکه غیر از خدا وجود دیگری هست خیالی بیش نیست ، همچنانکه یک نقطه وقتی با سرعت بچرخد یک خط بنظر می آید و خط یعنی تعداد بیشماري نقطه ،

تکرار نقطه‌هایی که کنار هم قرار گرفته اند پس اگر ما تکتیری میبینیم در حقیقت ، این واحد است که متکثر مینماید .

همه از وهم توست این صورت غیر که نقطه دایره از سرعت سیر
(گلشن راز، ۱۷)

یکی خط است از اول تا به آخر برو خلق جهان گشته مسافر
(همان،)

اولین مراتب موجودات که خلق اول است ، آفرینش آغازین است تا آخرین تنزلات که مرتبه انسانی است و از مرتبه انسانی تا مرتبه الهی و مرتبه الوهیت که نقطه آغازین به اول متصل میشود ، یک خط دایره ای شکل که امری وهمی و گمانی است و از تجدد و تکرار تعینات نقطه وحدت بدست می آید .

نتیجه :

عارفان وحدت وجودی ، جهان هستی را با همه کثرات و گوناگونیهای ماهوی آن ، جلوه‌هایی از یک نقطه واحد میدانند و آن را وحدت وجود نام مینهند . شبستری نیز در

منظومه گلشن راز به تبیین استدلالی وحدت وجود پرداخته است. او در جای جای این منظومه به شرح و تحلیل نظریه وحدت در کثرت میپردازد و از این روی منظومه گلشن راز را میتوان از نظر موضوعی چکیده برهانی همه کتابهای نظم و نثری دانست که تا قرن هفتم درباره عرفان و بویژه وحدت وجود نوشته و سروده شده اند. ردّ پای اندیشه ابن عربی، سنایی، عطار و مولوی درباره وحدت وجود را میتوان در این منظومه جستجو کرد. با اینهمه، سبک و زبان خاص شبستری، منظومه او را از آثار پیشگفته متمایز میکند که در جای خود مبیایست بررسی و تحلیل شود.

اعتباری بودن تعینها و اصالت وجود واحد و توجه دل عارف به شناخت وجود مطلق و تجلی آن در آینده نمودهها، گاه شبستری را به عدم شناسی نیز وامیدارد. از دیدگاه او مفهوم عدم نیز مانند هستی، واحد است و این کثراتی که از مفهوم عدم نیز مانند هستی، واحد است و این کثراتی که از مفهوم عدم در ذهن ما نقش میبندد، بواسطه نسبتی است که عدم با وجود دارد و از منظر او اناالحق حسین بن منصور حلاج نیز بیانگر وحدت وجود است^۱. همچنانکه اناالحق درخت موسی نیز همین مفهوم و مضمون را دارد، ولی نباید نمودهها را که در واقع همان موجودات عالم کثرتند با بود یکتا و وجود واحد یکی دانست.

وجود خلق و کثرت در نمود است نه هرچ آن مینماید عین بودست
(گلشن راز، ۴۶)

فهرست منابع

- ۱- بحر در کوزه. عبدالحسین زرین کوب. تهران. انتشارات علمی و سخن. ۱۳۷۲.
- ۲- ترجمه و تفسیر الشواهد الربوبیه. جواد مصلح. تهران. سروش. ۱۳۷۵.

۱- نک به عرفان مولوی، ص ۱۷۴ - ۱۷۳.

- ۳- شرح جامع مثنوی معنوی (دو جلد). تهران. اطلاعات. ۱۳۸۵.
- ۵- شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری. عسکر حقوقی. تهران. بی نا. ۱۳۴۵.
- ۶- فرهنگ و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. سید جعفر سجادی. تهران. طهوری. ۱۳۷۳.
- ۷- قرآن کریم
- ۸- کلیات دیوان شمس تبریزی. جلال الدین محمد مولوی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران. راد. ۱۳۷۵.
- ۹- مبانی عرفان و تصوف. قاسم انصاری. تهران. پیام نور. ۱۳۸۴.
- ۱۰- مثنوی معنوی. مولانا جلال الدین محمد بلخی. به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران. مرداد. ۱۳۷۸.
- ۱۱- مدخلی بر رمزشناسی عرفانی. جلال ستاری. تهران. نشر مرکز. ۱۳۸۴.
- ۱۲- منطق الطیر، محمدبن ابراهیم عطار نیشابوری. بکوشش صادق گوهرین. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۸.
- ۱۳- نقش بر آب، عبدالحسین زرین کوب. تهران. سپهر. ۱۳۷۰.
- ۱۴- وحدت وجود بروایت ابن عربی و مایستر اکهارت. قاسم کاکایی. تهران. مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها. ۱۳۸۱.